

توسعه مدیریت انسانی؛ الگوی انگیزش و کار در اسلام

دکتر سید حسین حسینی^۱

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۷

این مقاله در سه بخش کلی به بررسی موضوع «الگوی ترغیب» می‌پردازد: «ضرورت انگیزش»، «اصول انگیزش» و «کیفیت انگیزش».

در بخش اول به حساسیت ایجاد انگیزش به کار فعال در نظام‌های اجتماعی اشاره می‌شود و در بخش دوم، اصولی که ضرورتاً تعیین‌کننده روش‌ها هستند، مورد توجه قرار گرفته است. در این زمینه به چهار اصل: «پیوستگی نیروهای انسانی»، «جهت همبستگی نیروهای انسانی»، «هماهنگی فرد و جمع» و «هماهنگی انگیزه‌ها و انگیزنده‌ها» اشاره شده است و نهایتاً در بخش سوم از چگونگی انگیزش به عنوان رکن مهم الگوی ترغیب، در دو رتبه فکری و عملی سخن رفته است. در رتبه اول (تبیین نظام فکری) به کیفیت نظری انگیزش در نظام اجتماعی، تحت چهار عنوان «ترسیم اهداف و انتظارات»، «ترسیم مبانی و انگیزه‌ها»، «ترسیم وسایل و انگیزنده‌ها» و «ترسیم روابط و عملکردها» پرداخته شده و در رتبه دوم (تحقق نظام عملی)، مسئله تحقق عملی نظام اجتماعی مطلوب مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: الگوی انگیزش کار، کار در اسلام، وجدان کار، اقتصاد اسلامی.

۱. استاد حوزه علمیه و عضو گروه پژوهشی ادیان پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران دانشگاه شهید باهنر

. info@drshhs.ir

ضرورت انگیزش

نظام‌های اجتماعی امروز در پیشبرد اهداف خود همواره با مشکلات بسیاری روبه‌رو هستند. کیفیت و میزان پیچیدگی روابط آن‌ها که لازمه طبیعی توسعه است، روشن‌کننده این مسائل و مشکلات خواهد بود.

در جهان امروز هیچ جامعه‌ای را نمی‌یابیم که درباره ایجاد روحیه کار، اصول و راه‌های علمی و عملی و بسیاری مسائل و موضوعات گوناگون از این قبیل (که همه آن‌ها را می‌توان زیرمجموعه «الگوی ترغیب» دانست)، بی تفاوت بوده، دارای حساسیت‌های لازم نباشد.

در نظام‌های سوسیالیستی، کار افراد به خودی خود، هدف نهایی تلاش‌ها قرار می‌گیرد؛ لذا انسان کوشاتر آن است که تنها به کار بیندیشد و هرچه به

او دیکته می‌شود بدون هرگونه اجازه دخل و تصرفی، قبول کند و حتی در کوچک‌ترین تصمیمات شخصی، اجراکننده فرمان‌های مقام مافوق باشد؛ بی‌تناسب نیست که نظام مدیریتی در این گونه کشورها نیز از راه‌هایی مثل استخدام مادام‌العمر یا پاداش براساس صرفاً سابقه خدمت و مانند آن^۳ تنها ارزشی^۴ که پایه‌ریزی می‌کنند، اصالت دادن به کار خواهد بود. در کنار این نظام‌ها، کشورهای کاپیتالیستی^۵ قرار

۲. طبری، احسان، کژراهه؛ *خاطراتی از حزب توده*، ص ۹۴ و ۱۰۸.

۳. مرعشی، جعفر، *تکنولوژی فردا و فردای تکنولوژی*، ص ۱۳۸.

۴. «... اگر نظریه مارکسیست‌ها را بپذیریم اساساً ثروت و ارزش و هر چیزی که ارزش دارد، تمام ارزشش بستگی به کاری دارد که در راه ایجاد آن انجام گرفته است، یعنی کالا و کالا بودن کالا در واقع تجسم کاری است که روی آن انجام شده است...» بنگرید به: مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، ص ۴۱۲.

۵. برای تحقیق درباره اصالت سرمایه رجوع شود

۱. صدر، سید موسی، *اقتصاد در مکتب اسلام*، ص ۲۰.

←

دارند که ملاک ارزشی^۱ خود را تنها سرمایه و سرمایه‌اندوزی قرار می‌دهند و کار منحل در سرمایه، و تمام عوامل به نفع آن تأمین می‌شود و در نتیجه، کار برای کسب سرمایه فزون‌تر هدف نهایی است. اگر در نظام‌های مارکسیستی، آزادی عمل از افراد سلب می‌شود، در سیستم‌های سرمایه‌داری، آزادی فکر مورد هجوم قرار می‌گیرد و دقیقاً به همین علت است که آزادی اقتصادی زیربنای سیستم سرمایه‌داری شده، مدیران ارشد جامعه در همه مراحل تحصیل ثروت، گسترش و تولید

→ به: آذری قمی، احمد، پاسخ به مشکلاتی در زمینه مسایل اقتصادی اسلام و همچنین: مطهری، مرتضی، مباحث اقتصادی.

۱. منظور، «ارزش» در مقوله اقتصاد است و الا ملاک و ارزش فلسفی در این دو نظام، مادی‌گرایی محض می‌باشد. برای تحقیق درباره وحدت مبنای فلسفی این دو نظام رجوع شود به: حسینی، سیدحسین، «بحثی اجمالی پیرامون تحلیل نظام‌های اقتصادی»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز و نیز: نوری، حسین، اقتصاد اسلامی، ص ۶۶ به بعد.

روزافزون و همچنین مصرف بی‌رویه، به جواز مطلق حکم می‌کنند.^۲

به هر حال، این دو نظام، هریک به شیوه‌ای مخصوص به خود، اهداف متعالی انسان را مسخ کرده، در حقیقت دو گونه تجلی تفکر مادی‌گرایی را به نمایش می‌گذارند، اما نظام اجتماعی اسلام که در نقطه مقابل این دو نظام قرار دارد، بنا به تعالیم متعالی‌اش هیچ‌گاه نگرش خود را در ابعاد مادی^۳ قضایا

۲. نوری، حسین، اقتصاد اسلامی، ص ۶۶.

۳. رمز اختلاف جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی در همین نکته است، آن گونه که برخی اندیشمندان نیز گفته‌اند: «... مادی، واقعیت را در ماده... محصور می‌داند، و به واقعیتی ماورای این واقعیت‌ها قائل نیست، اما الهی، واقعیت را در انحصار این امور نمی‌داند، به غیر مادی و نامحسوس و مجرد از زمان و مکان، به واقعیت ثابت و جاودانه و مطلق نیز ایمان دارد. از نظر اندیشمند مادی، نظامات و نیروهای حاکم بر واقعیتها، در انحصار روابط و نیروهای مادی است و از نظر اندیشمند الهی، علاوه بر این، نظامات و نیروهای غیر مادی نیز وجود دارد که بر واقعیتها حاکم است. علی‌هذا مکتب مادی،

←

محصور ندانسته و همواره برتر از مادّیت (خصلت ذاتی نظام‌های الحادی) اندیشیده است. موضوع «کار» نیز در این بینش (به‌ویژه با اتّصاف این مسئله به «انسان»)، مشمول همان اصل کلی خواهد بود و از آنجا که علّت وجودی، خلقت ربوبی و غایت صعودی انسان در این آیین، دارای پاسخ‌های روشن و منطقی و در عین حال مطابق با «قانون تکامل» است، ارزش کار انسان هرگز منحصر در بازگشت به سرمایه یا حتّی نفس خودکار نمی‌گردد.

کار انسان آن‌گاه به انسان، سیرت و صورت زیبا می‌بخشد که تقرّب به مبدأ کمال را در پی داشته باشد و به بیانی، کار انسان به عنوان یکی از قوه‌های خدادادی، آن‌گاه به او پیوند واقعی می‌یابد که جایگاه وجودی خود را در

→ چه از نظر واقعیت‌ها و چه از نظر نظامات حاکم بر واقعیت‌ها، مکتب انحصار است، امّا مکتب الهی از هر دو نظر، مکتب ضدّ انحصار است. مطهری، مرتضی، شش مقاله، (مقاله جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی).

کنار دیگر قوای انسانی یافته، به مقتضای حقیقت خود عمل کند.

اصول انگیزش

بعد از بیان این مقدمه کوتاه و قبل از ورود به اصل بحث (یعنی چگونگی برانگیختن و راه‌های عملی انگیزش عمومی به کار)، به «اصول انگیزش» اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت.

طرح این بحث از آن‌رو ضروری است که سخن از «کیفیت‌ها» و به روایت مقال؛ «راه‌های صحیح ظهور وجدان عمومی در اجتماع»، هرگز نمی‌تواند جدای از «اصول» (یعنی تعیین‌کننده‌های خط‌سیر شیوه‌ها)، تصوّر شود. همان‌گونه که در یک طرح منطقی، بیان «اصول»، جدای از «ضرورت‌ها» و «تعاریف» ممکن نیست، ضرورتاً بین تعاریف (چیستی)، ضرورت‌ها (چرایی) و اصول (هدف) و کیفیت‌ها (چگونگی) نیز همبستگی زیادی وجود دارد، به این ترتیب که بررسی هریک، بدون نظر به

دیگری یقیناً غیر معقول است^۱.

مؤید یک هدف باشد؛ ثانیاً عکس‌العمل‌های حاصل از حضور عملی طرح در روابط اجتماعی سبب تأیید و تأکید آن شده و کارگزاران نیز، در قبال این تنش‌ها به بازتاب‌های انفعالی متمایل نشوند؛ و علاوه، توان تصمیم‌گیری از آنان سلب نگردد.

بنابر این، «تعاریف»، «مبیین «اصول» و هر اصلی نیز معرف «چگونگی خاصی» است و این نیست مگر به علت ارتباط ناگسستنی این موارد با یکدیگر.

الف- اصل اول: پیوستگی نیروهای

انسانی

نخستین اصل، در نظر گرفتن تمامی ابعاد انسان و نگرشی همه‌جانبه به قدرت‌های اوست. نظاره‌انسان به صورت یک مجموعه، درصد خطاپذیری طرح انگیزش را کم کرده، متقابلاً توان تطابق با عینیت را افزایش می‌دهد، و در نتیجه میزان عملکرد آن را بالا خواهد برد.

چاره آن است که در یک تحلیل

آن‌گاه می‌توانیم الگوی ترغیب به کار را در رتبه‌های فردی و اجتماعی به تصویر بکشیم که علاوه بر داشتن تعریف صحیحی از موضوع ترغیب، در مرحله نخست، ضرورت تحریک عمومی و سپس اصول محرک این تحریک را مورد بررسی قرار دهیم.

رمز موفقیت یک طرح آن است که مراحل مذکور با بازنگری و سنجش‌های منطقی، یک به یک، طی شود تا اولاً انسجام اجزاء، تضمین شده و احیاناً تعاریف با ضرورت‌ها و آن دو، با اصول و این سه، با کیفیت‌ها ناسازگاری نداشته و در نتیجه جمع ترکیبی کل آن‌ها

۱. «سیستم‌یابی» با «سیستم‌سازی» تفاوت‌های بسیاری دارد و نحوه ترتیب در هر یک از این محدوده نیز مختلف می‌باشد؛ به گونه‌ای که در سیستم‌یابی نخست، مبنا و سپس، اهداف، اجزاء و روابط مورد بررسی قرار می‌گیرد ولی در سیستم‌سازی، پیریزی هدف، مقدم بر مبناسازی و سپس اجزاء و روابط مطلوب خواهد بود.

همه‌جانبه تمامی قوای انسانی مورد ارزیابی دقیق قرار گیرند و هرگونه راه حل با نظر به این اصل به‌کار گرفته شود؛ یعنی مشمول قرار دادن همه توان‌ها اعم از قوه قادر بر انتخاب (اختیار) یا قوه باطنی و مَبین میل فطری و درونی انسان (قلب)^۱، یا قوه سنجش و تمیز اشیاء (تفکر) و همچنین قوه رفتاری و عینی (عمل) که نقش اظهارکننده را برعهده دارد.

بحث پیرامون تقسیم قوای انسانی، نحوه هماهنگی، دلایل آن، کیفیت ارتباط شامل و مشمولی، جدول عوامل و توابع و غیر این موارد، از محدوده این نوشتار گزارش‌گونه خارج است، ولی آنچه به اجمال اشاره به آن خالی از لطف نخواهد بود اینکه «انسان» به عنوان یک محرک مختار (به لطف حضرت حق) برای نیل به اهداف بلند خلقت خود،

۱. اختیار و قلب همان است که در تعبیر بعضی به اراده و میل تفسیر شده است. جهت تبیین رجوع شود به: فلسفه اخلاق، ص ۴۷ - ۵۰.

دارای توانایی‌های گوناگون و ارزشمندی است که نفی هر یک از این نیروهای خدادادی نقیصه متناسب با خود را به همراه خواهد آورد، به گونه‌ای که جبران آن جز با همان قوه، امکان ندارد!

حذف «اختیار»، مساوی نفی هرگونه فعل یا فکر خاصی است. اگر به فرض محال، اختیار را که قوه حاکم و جهت‌دهنده می‌باشد از مجموعه قوای انسان کنار زدیم، در حقیقت، انسان را همسان با حیوانات شمرده، در یک ردیف به مقایسه هردو پرداختیم. پس به این ترتیب یا باید به جبر معتقد گشت و یا به کانالیزه شدن و حصر ناپسند طلب و انتخاب در یکی از دو طریق خیر و شر! و البته این همه، غیر از پیامدهای دینی مسئله است که در جای خود باید به آن پرداخت. از سوی دیگر، حذف «فطرت درونی انسان» نیز برابر است با نفی قوه منادی خیرات؛ قوه‌ای که به هنگام نابودی قدرت‌های دیگر انسان (اختیار و فکر)، به مقتضای مصالح الهی،

راهنمای انسان به سوی سعادت است. در واقع انسان تهی از فطرت الهی، موجودی است که لطف حکیمانه حضرت حق از او برداشته شده و در مهلکه‌های ارضی و سماوی رها گشته است! اما حذف «فکر انسان» نیز تبعاتی جز واماندگی و نابودی انسان نخواهد داشت. انسان با فرض نداشتن قوه تمییز، موجودی است که توان تفسیر، تحلیل، بررسی و حتی تصمیم‌گیری را نخواهد داشت و چنین فردی، مجنونی را می‌ماند که نه تنها قادر به انجام فعل برگزیده خود نیست، بلکه قدرت دافعه و مقابله نیز نخواهد داشت. قطعاً هرگونه عملکردی بر نگرش انسان استوار بوده و بدون آن، او را هیچ قدرتی نیست و بالاخره، حذف، «فعل و عمل» نیز آشکار است که انسان را چون جسم منجمدی می‌کند که اگر (بر فرض) قدرت تصمیم‌درونی و تحلیل مغزی داشته باشد، ولی نمی‌تواند هیچ عکس‌العملی از خود بروز دهد و نیز قدرت اظهار هیچ امری خارج از قوای درونی خود را ندارد. به عبارتی،

این اعمال انسان‌هاست که نشان‌دهنده تصویر ذهنی، اراده وجودی و میل نفسی او خواهد بود و بدون آن، نوع بشر درباره یکدیگر نه تنها قدرت موضع‌گیری ندارند که پاره‌های ساکنی خواهند بود بدون هرگونه عکس‌العملی (هرچند اصولاً فرض سکون محض نیز برای انسان و بلکه هر مخلوقی، متصور نیست).

ساختمان وجودی انسان به گونه‌ای دقیق طراحی گشته، هر یک از ابعاد چندین‌گانه او دارای شرح وظایف خاصی می‌باشد و حذف هر یک از این پیکره، اولاً، به نابودی دیگر اجزا منتهی شده و ثانیاً، صحت نظام آفرینش و حکمت حاکم بر کل آن را به خطر خواهد انداخت.

ب- اصل دوم: جهت همبستگی

نیروهای انسانی

دومین اصلی که باید به عنوان یکی از مبانی انگیزش بدان نگریست، توجه به مسیری است که تبیین‌کننده همبستگی

نیروها و ابعاد گوناگون انسانی است. بی‌تردید هماهنگی قوا بدون هدف خاص، نه تنها مطلوب نبوده که واقع امر نیز خلاف آن حکم می‌کند و لذا اصل قرار دادن «تناسب» در مسئله تحریک وجدان کار افراد بدون توجه به انتظاری که از همبستگی نیروها وجود دارد، لغو و بیهوده است. علت این است که پیوستگی نیروهای انسانی برای چه منظوری تجویز شده و هدف از این همخوانی چیست؟ اگر هیچ‌گونه ملاکی بر این توازن، مفروض نیست، پس أفعال بشر تهی از أغراض بوده؛ یا همه، عکس‌العمل‌هایی در قبال اشیاء محیط است یا نشأت گرفته از جبر الهی! و اگر بسته به عللی است، پس همان چرایی، خود‌گویای جهتی است که از تناسب قوا انتظار می‌رود.

اصولاً تناسب میان اشیاء وقتی موضوعیت می‌یابد که در پی آن، نقطه مطلوب و هدف مورد نظر نیز ترسیم گردد و به بیانی، نخست باید «کیفیت هدف» را تصور کرد تا متعاقباً «کیفیت

ترتیب و تناسب» حقیقی مشخص گردد. به‌ویژه اینکه کلام پیرامون انسان، اهداف و نقش قدرت‌های اوست و الزاماً قانون فوق موضوعیتی دو چندان خواهد یافت، بدین صورت که نفی «جهت همبستگی»، مساوی نفی اصل انکارناپذیر «همبستگی» است؛ چرا که تناسب قوای انسانی، وسیله‌ای برای نیل به اهداف انسانی است و حتی علت غایی آن با تقرّب به هدف خاص تفسیر می‌شود. پس چگونه می‌توان مقدمه را پذیرفت، ولی لوازم ضروری آن را انکار کرد؟

از سوی دیگر (که قبول تناسب بدون جهت، با واقع مخالفت دارد)، به دلیل آن است که اولاً هیچ یک از قدرت‌های نهفته در وجود انسان تهی از اثر خاص نبوده و هر یک به تناسب حیطة فعالیت خود منشأ تحرکات معینی هستند؛ و بدین ترتیب حاصل جمع ترکیبی برخوردارها، در عمل انسان متبلور شده، معرف شخصیت او خواهد بود. بنابراین، نحوه چینش این

قوا در کنار یکدیگر که از آن به «همبستگی» یاد کردیم، به طریق اولی دارای جهت بوده، به سمت مقصد خاصی سیر می‌کند. چگونه می‌توان این فرض را پذیرفت که هریک از اجزا (انفراداً) دارای پتانسیل خاصی بوده، ولی وقتی مجموع آن‌ها تناسب و ربط منطقی می‌یابند، بدون نتیجه خواهند بود؟!

ثانیاً اصل اختلاف نحوهٔ چیش مواد و پیامد آن (یعنی تعدد و تکثر آثار)، مُبَیِّن این نکته است که همبستگی قدرت‌های انسانی هرگز خالی از جهت نمی‌باشد. کیفیت ترتیب، همواره نمایانگر کیفیت ربطی است که میان مواد برقرار شده و از این جهت دگرگونی در ترتیب خاص، برابر تغییر و تعویض تناسبی است که لازمهٔ هرگونه ترتیبی خواهد بود. پس همان گونه که تغییر در ترتیب، مساوی تحوّل در اثر کلّ نظام است، تغییر در نسبت خاص نیز به معنای دگرگونی خصلت و ویژگی نسبت آن مجموعه می‌باشد.

اگرچه جایگاه این مبحث در محدودهٔ مسائل اعتقادی است، امّا فی‌الجمله باید اشاره کرد چون خلقت انسان برای تکامل و رشد بوده و این رشد همان پرستش و تقرّب^۱ به مبدأ و غایت خلقت است، پیوستگی نیروهای انسانی جز بر محور تحرّک و تقرّب و تعلق به سوی او مفهومی ندارد.

از این‌رو، سیاست‌های انگیزشی، علاوه بر توجّه به پیوستگی دائمی نیروهای انسانی باید به جهتی که لازمهٔ حرکت در آن مسیر، رشد و سعهٔ وجودی انسان در تمامی مراحل حیات خود است، نظر داشته و پویایی و توانمندی و گسترهٔ سیاست‌های خود را در گرو هم‌خوانی با بستر حرکت این قوا و غایت آن بدانند.

۱. پرستش و تقرّب در این‌جا محدود به عبادت‌های فردی در قالب نماز و روزه نیست، بلکه بندگی خدا در جمیع شئون زندگی و حیات فردی اجتماعی را دربر می‌گیرد. برای توضیح معنای تقرّب رجوع شود به: مطهری، مرتضی، شش مقاله (مقالهٔ ولاءها و ولایتها).

ج- اصل سوم: هماهنگی فرد و جمع

همسان با مبانی پیشین، باید به اصل «ارتباط افراد با اجتماع» نیز نظر داشت^۱. این توهم سطحی که بدون هرگونه توجه به اجتماع و نظام اجتماعی می‌توان وجدان کار را در افراد برانگیخت، اگرچه تکافوی بی‌دغدغه‌ای است، ولی هرگز سازگار با هم‌ت‌های ژرف‌نگر نخواهد بود؛ چرا که اولاً تأثیر طبیعی نظام اجتماعی بر افراد امری یقینی است و نفی آن، یعنی نفی واقعیت‌های موجود. اگر بر فرض، بتوان الگویی برای برقراری شدت‌انگیزش در محدوده فردی ارائه داد و در آن قانون‌نگاری یک‌جانبه، هیچ شاخصی از تأثیر و تأثرات «نظام» بر «افراد» مورد نظر قرار نگیرد، قطعاً بازدهی طرح نه تنها بسیار محدود می‌شود، بلکه در موارد تقابل حرکت اجتماع و اراده نظام اجتماعی با اصول مدون در الگوی مفروض، توانمندی لازم از آن سلب می‌گردد و

۱. مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۱۰۱.

کمترین ثمره آن، ضیق شدن عرصه فعالیت خواهد بود.

ثانیاً محدودیت عملکرد افراد در کل نظام نسبت به نفوذ نظام اجتماعی، بسیار ناچیز است و طرح‌های محدود به افراد، نسبت به برنامه‌هایی که با توجه به اصل ارتباط نظام با فرد پی‌ریزی می‌گردد، دارای چنین وضعیتی خواهند بود و البته همین پیامد خود، گویای این حقیقت عینی است که عملکرد افراد منحل در عملکرد نظام شده، بسط و بست آن منوط به اثر اجتماعی کل نظام می‌باشد و از همین رو، هرگز افراد را نمی‌توان جدای از یکدیگر و بریده از «کل»، در نظر آورد. بر این اساس، رمز عدم تداوم و معضل‌آفرین بودن برنامه‌هایی که بدون التفات به این خاستگاه پی‌ریزی می‌گردد، آشکار خواهد شد؛ یعنی قبول «اراده انحصاری» با حذف «اراده اجتماعی» (که به معنای عدم هماهنگی خواسته فرد با نظام و برابر با مقابله اراده «جزء محکوم» با «کل حاکم» است)، سبب می‌شود تا افراد

اجتماعی، امری بعید و محال گشته و در نهایت کثرت ارتباط انسان با جهان ماده سبب شده تا نه تنها خود را از اجتماع و نظام، جدا نسازد که همهٔ عالم را در یک پیوند نظام مند مشاهده کند و این امر، تمامی تحلیل‌ها، تصمیم‌ها و عملکردها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

د- اصل چهارم: هماهنگی انگیزه‌ها و انگیزته‌ها

آخرین اصلی که در این جا به اختصار باید اشاره داشت، مسئلهٔ «تناسب انگیزهٔ انگیزش عمومی با انتخاب انگیزته‌ها» و ویژگی‌های افراد می‌باشد.

از آن جا که وسایل و راه‌های پرورشی یعنی «انگیزته‌ها»، نقش اجرایی اهداف پرورش دهنده‌ها یعنی «انگیزه‌های طرح» را بر عهده دارند، در یک طرّاحی موفق باید به سازگاری این دو توجه لازم شود. از سوی دیگر، چون محرک‌ها به سبب تحرّک «پرورش گیرنده‌ها» (افراد انسانی مشمول طرح) برگزیده می‌شوند،

بدون پشتوانه‌های اجتماعی به نبرد با جمع و نظم جمعی پردازند و از آن جا که توان سیستمی نظام جمعی (به معنای قدرت دخالت و نفوذ در تمامی ابعاد) به مراتب دارای شدت کیفی و غلظت کمی برتری است، لذا حیطة عملکرد فرد را بسیار محدود کرده، متعاقباً، یا او را مُنحل در خود می‌کند یا نقش و تأثیرش، فقط محدود در اراده و اختیار فردی می‌شود. در صورت اول، اراده و ادراک او تداوم نخواهد داشت و در صورت دوم، پافشاری این گونه افراد بدون تجدید نظر، باعث بروز مخالفت‌ها و در نهایت، معضلاتی برای جامعه می‌شود.

بنابر آنچه گذشت، ارائهٔ طرح انگیزش عمومی و پیدا کردن محرک‌های فردی برای تقویت وجدان کار، بدون نظر به محرک‌های اجتماعی و هماهنگی آن‌ها، آثاری چون لوازم یادشده را به دنبال دارد. به‌ویژه در دوران کنونی جهان که پیچیدگی نظام‌های اجتماعی شکلی مخصوص به مسئله داده و واقعاً جداسازی فرد از اجتماع و نظام

گزینش وسایل تحریک با چشم‌پوشی بر استعدادها و ظرفیت افراد، بی‌فایده خواهد بود.

پر واضح است که اولاً راه‌های پیشنهادی ترغیب عمومی به کار مفید، بایستی با نتایج بلندمدت و کوتاه‌مدتی که از این انگیزش انتظار می‌رود هم‌خوانی داشته، برای دستیابی به انگیزه‌ها و أغراض و تضمین توفیق طرح، به غیر از عدم مخالفت، موافقت «برنامه» با «اصول» نیز امری لازم دانسته شود. ثانیاً چون التزامی حتمی میان نفس ارائه طرح انگیزش و به لازمه، ترغیب به کار وجود ندارد و یک طرف مهم این تحرک، اختیار، اراده و حرکت خود متحرک است، در مقام عمل، رعایت میزان تحمل و پذیرش افراد، اصلی غیرقابل گذشت خواهد بود. چه بسا بکارگیری محرک‌هایی برای تشدید وجدان کار در افراد و جوامعی، قابل تحقق بوده و در افزایش اراده آنان مؤثر گردد، ولی همین وسایل در نظام اجتماعی دیگری نه تنها اشتیاق فزون‌تر

را در پی نداشته، بلکه به موانعی برای حرکت مطلوب تبدیل شود.

کیفیت انگیزش

بحث از «چگونگی انگیزش» یا کیفیت برانگیختن وجدان کار، بخش مهم الگوی ترغیب را تشکیل می‌دهد و نظر استقلالی به آن، بدون بررسی نحوه ارتباط با ضرورت‌ها و اصول، مبهم و خالی از کاربردهای مطلوب خواهد بود. از آن‌جا که در این مقال به اختصار درباره «ضرورت‌ها» و «اصول» سخن گفتیم، به همین ترتیب در این بخش طی مواردی چند، ساختار نظری و عینی (اثباتی و ثبوتی) انگیزش را نیز به تصویر خواهیم کشید.

برای تبیین دقیق و واقعی نظام انگیزشی، در دو رتبه فکری و عملی به تحلیل موضوع می‌پردازیم. اما قبل از بیان رتبه‌های فوق به این نکته توجه داشته باشیم که بر اساس یک تفکیک منطقی، عدم تحرک فردی یا جمعی و سستی در انجام وظایف که همانا نقطه

مقابل برانگیختن وجدان کاری است، از چند عامل سرچشمه گرفته است؛ تعیین و تبیین آن عوامل، نقطه آغاز انتخاب راه‌ها و کیفیت انگیزش و به بیانی رتبه‌های چندگانه ساختار انگیزش خواهد بود.

به طور کلی عدم بینش فرد یا جمع نسبت به موضوع کار (به عنوان عنصر اول)، موجب می‌شود قدرت تحرک از نظام اجتماعی رخت بسته، سست‌عنصری فراگیر شود.

عنصر دوم، در مسخ توانمندی و ضعف آن، مسئله اختیار است. چه بسا انتخاب نادرست افراد سبب سستی شده تا دست از تلاش و کوشش بردارند. اگرچه نفس مقابله با فطرت درونی و کشش به کوشش، امری مشکل است، ولی انسان به واسطه قوه انتخاب (که از جانب حضرت حق و بنا بر مصالح خلقت به او عطا شده) توان رشد و رکود این زمینه خدادادی را داراست و در نتیجه، اراده خیر انسان، علت تثبیت و تشدید این وجدان درونی شده و اراده

سوء نیز سبب زلزله و تقلیل آن می‌گردد. و بالاخره عنصر سوم در منع تحرکات فردی و اجتماعی، تحقق نظام اجتماعی خاصی است که لازمه عینی روابط اجتماعی آن، خمودی در فعالیت‌ها و نهایتاً، اجتناب از بکارگیری میل درونی خواهد بود.

حال بر اساس این نظر، ضرورت توجه به رتبه‌های دوگانه در بحث «کیفیت انگیزش» به خوبی آشکار می‌شود؛ چرا که راه رفع مانع اول، ایجاد انگیزش صحیح است. یعنی این سد، ضرورت دوری از خلأ فکری یا ضرورت ترسیم مواد فکری مطلوب را به اثبات می‌رساند. اما راه رفع مانع سوم، یعنی طریق مقابله با نظام اجتماعی ناهنجار، نیز ایجاد نظام اجتماعی استوار است؛ نظامی که در عین تحقق عینی آن، نفی و اضمحلال نظام مقابل را دربر داشته و بدین ترتیب راه سهل‌انگاری را محدود و یا اصولاً مسدود نگه دارد. لذا برای رفع این مانع، به غیر از تأثیر ترسیم نظام فکری مطلوب، بایستی نقش تحقق

نظام عینی را نیز از نظر دور نداشت. نسبت به مانع دوم، یعنی موضوع سوءاختیار هم، بکارگیری دو طریق ترسیم و تحقق (اثباتی و ثبوتی) می‌تواند تا حدودی در مقابل این قوه، صف‌آرایی کند. اگرچه ایجاد یک نظام فکری صحیح یا تحقق نظام اجتماعی مطلوب، توان رفع موانع اول و سوم را دارد، ولی این دو کیف‌انگیزی هرگز در محدوده اختیار فاسد دارای چنین عرصه‌فعالیتی نیستند و لذا نهایی‌ترین اثر آن دو، در محدود کردن بستر عملکرد این قوه خواهد بود.

براساس این مقدمه، ضرورت بررسی کیفیت انگیزش در دو رتبه ذهنی (ترسیم نظام فکری) و عینی (تحقق نظام عملی) بیش از پیش آشکار می‌گردد.

الف - رتبه اول، تبیین نظام فکری

۱- اهداف و انتظارات

یکی از مؤثرترین عوامل فکری، و به لازم‌ه دارای نقش در برانگیخته‌شدن وجدان کاری است، موضوع «هدف

انتظارات» و ترسیم آن در هر تشکل و سازمانی است. بی‌تردید عدم تعیین و تفهیم هدفی که انسان در پی انجام هرفعالیتی به دنبال آن است^۱، برابر با عدم اثبات ضرورت کار و فعالیت متتخب می‌شود و این نیست، جز نداشتن هرگونه تحلیل و پاسخ منطقی بر این پرسش اساسی که غرض از انجام این فعل خاص چیست؟

قطعاً نتیجه این ابهام که ریشه در بی‌پایگی فکری دارد، عدم پشتکار و نفی تداوم در انجام افعال خواهد بود؛

۱. در فرازی از کتاب *فلسفه اخلاق*، استاد مطهری، ص ۳۸، تحت عنوان «مبدأ و هدف در کار انسان» لزوم مبنا و هدف توضیح داده شده: «...هرکاری در انسان مبدائی دارد و غایتی. یعنی در انسان یک احساس، یک میل، یک عاطفه است که محرک او به یک کار است و اگر نبود، محال بود که انسان آن کار را انجام بدهد. محال است انسان کاری را انجام بدهد بدون آن که یک محرکی، یک میلی، یک خوفی در او وجود داشته باشد و هر کاری هدفی دارد. انسان از هر کاری منظور دارد که می‌خواهد به آن منظور و هدف برسد».

تداومی که ضرورتاً شرط اصولی در بازدهی هر کاری می‌باشد. از سوی دیگر، ثمره فکری و عملی بی‌درایتی در ترسیم اغراض یا همان دوری جستن از حرکت بر مسیر واحد و ثابت، جز تشتت ذهنی و ویرانگری رفتاری نخواهد بود. لذا معمولاً افرادی که در انتخاب اهداف، دقت لازم را نکرده و از توجیه خاصی (حتی نادرست) برای گزینش کار خود عاجزند، هیچ‌گاه در یک مسیر خاص حرکت نمی‌کنند و علاوه بر اینکه در به ثمر رساندن هر کاری ناموفق‌اند، هر روز گرد فعالیتی خود را سرگرم می‌کنند، تا بدین وسیله قدری از ابهام درونی خود بکاهند.

در نتیجه، اولین شرط در تحرک فرد یا جمع، تبیین اهداف است و به دنبال این، شرط تحولی صحیح و استوار که معنای تعالی فرد و جمع نیز در آن نهفته باشد، همانا تبیین اهداف متعالی خواهد بود.

بر این پایه، میزان کیفی و مقدار کمی نوع ترسیم نیز می‌تواند نقش مؤثری در

تحریک فردی یا جمعی داشته باشد؛ یعنی همان‌گونه که توجیه اهداف بلند مدت و کلی در ترسیم مقصد نهایی و خط سیر حرکت امری لازم است، مشخص شدن هدف‌های کوتاه‌مدت و جزئی نیز تضمین‌کننده کیفیت حرکت خواهد بود.

زبان تمثیلی این مسئله، دانشجویی را می‌ماند که هدف کلی او از کسب دانش، کارشناسی و در نهایت تعالی فردی و جمعی است و در نظر او این انتظار عالی نه تنها مجهول نمانده، بلکه در هریک از مراحل علمی و تحقیقی، قدرت سنجش نسبت اهداف خاص و جزئی با آن مقصد حقیقی را نیز داراست و در نتیجه، اولاً برای کل مسیر و ثانیاً در همه مقاطع تحصیلی خود علت و توجیه قانع‌کننده‌ای درباره اشتغالش دارد.

۲- مبانی و انگیزه‌ها

«مبنا» در هر نظامی دارای آثار بسیار و به عنوان رکن اساسی مطرح است؛ از این‌رو شناسایی آن نیز در تحلیل

سیستم‌ها و پایه‌ریزی صحیح آن در ترسیم هر مجموعه‌ای، اهمیت ویژه‌ای دارد. خصوصاً در موضوع ترغیب به کار، از آن‌جا که هیچ یک از افعال انسانی بدون مبنا تصور نمی‌شود و فرض حذف اساس و علت جهت‌دهنده (در خصوصیت شخصیّه افعال) نادرست است، شناسایی آن، سبب علم به خصوصیت منشأ حرکت خواهد بود. یقیناً به هر نسبتی که بتوان بر ریشه‌ها و علت افعال تسلط داشت، به همان میزان، در اعمال نیز می‌توان موفقیت‌های بیشتری به دست آورد.

وقتی مبنا را به منزله علت وجودی و اساسی دانستیم که نقش کنترل‌کنندگی را در امر حرکت نظام دارد، ویژگی خاص او، مفسر کیفیت خاص سیستم است و بدین ترتیب، عدم شناخت مبانی برابر است با در دست‌نداشتن ملاک‌هایی که در سایه نظارت اصولی آن‌ها می‌توان فعالیت‌های مجموعه را مورد بازبینی قرار داد؛ آن هم بازنگری‌ای که لازمه حیاتی هر موضع‌گیری صحیحی

می‌باشد. بنابراین، نتیجه عدم شناخت مبانی، عدم شناخت پشته‌های کنترلی است و پیامد جهالت به این قوانین نیز رکود در حرکت و تشنگی است؛ چرا که تشنگی چیزی جز حرکت در مسیرهای گوناگون نیست.

از سوی دیگر چون هر قانونی متناسب با مسیر و مقصدی بوده و با تحقق هر فرمولی نتیجه مطلوب از آن بر نمی‌خیزد، قطعاً این فرض با میل به سمت هدف خاصی ناهمگون است و چه بسا شناختن و شناساندن علت‌ها منجر به آن شود که در گزینش قوانین مناسب با اهداف دچار اشتباه شده، اساس حرکت را مبنايي قرار دهيم که اصولاً روح آن با اهداف منتخب ناسازگار است و در عین حال منتظر تحقق آن خواسته‌ها هم باشیم!

نتیجه آنکه، برای برانگیختن وجدان کار (فردی یا گروهی) بعد از «ترسیم هدف» که ضرورت فعل را تثبیت می‌کرد تا اصل این وجدان باطنی به جولان نوینی بیفتد، باید به مبنای اعمال

پرداخت، تا اساس فعل نیز به تثبیت حقیقی برسد و در نتیجه علاوه بر تحریک وجدان (با توجه دادن به انگیزه‌ها و توجیه آن‌ها)، فعالیت فوق در یک مسیر واحد به کنترل درآمده و از تداوم حقیقی بهره‌مند گردد. البته شکی نیست که عالی‌ترین پایه‌های اصولی برای انگیزش عمومی در نظام اجتماعی، مبانی الهی است که در قالب قوانین متعالی مکتبی به بشر اعطا شده است و به عقیده فرزندان، تنها پشتوانه‌های کنترلی که توان ایجاد انگیزش و هدایت آن را تا نیل به مقصد نهایی یعنی تقرب به ذات حق داراست، قوانینی خواهد بود که منشأ آن‌ها ذات حکیمانه حضرت حق باشد.

تطبیق کلیات فوق در چارچوب مثال پیشین چنین است که برای بالابردن روحیه مطلوب کار و کوشش در نظام آموزشی کشور، به غیر از ترسیم اهداف نهایی و مرحله‌ای و سنجش نسبت این دو با یکدیگر، ترسیم مبانی نظام آموزشی اسلامی نیز لازم است و الا

افراد را در راه کسب اهداف مُنتخب خود، بدون هرگونه توان کنترلی رها کرده‌ایم.

۳- وسایل و انگیزه‌ها

ویژگی‌های نظام علی و معلولی به ما می‌آموزد که به ثمر نشستن هرخواسته‌ای را جدای از تسبیب اسباب نظاره نکنیم و در چارچوب ساختار تکوینی نظام آفرینش برای نیل به مقصدی خاص در مسیری واحد، مقدمات مناسب را فراهم کرده، در گزینش اسباب و وسایل، دچار خطا نگردیم.^۱

۱. در کتاب *تعلیم و تربیت در اسلام*، آمده است: «...گفتیم منطقی فکر کردن این است که هر نتیجه‌ای را از مقدماتی که در متن خلقت و طبیعت قرار داده شده بخواهد. اگر انسان فکرش این‌جور باشد که همیشه نتیجه را از راهی که در متن خلقت برای آن نتیجه قرار داده شده بخواهد، این فکر منطقی است، اما اگر انسان هدف‌ها، ایده‌ها و آرزوهای خود را از یک راه‌هایی می‌خواهد که آن راه‌ها، راه‌هایی نیست که در خلقت به سوی آن هدف‌ها باشد... فکر او منطقی نیست». «... انسان وقتی

←

اما وجه اوّل که عدم علم به اصل ضرورت وسایل و نقش اساسی بکارگیری آن‌ها می‌باشد، ناگفته پیداست که اولاً با این فرض، قوه شروع به انجام هر عملی از انسان سلب می‌شود؛ چرا که رابطه بین تحقق خارجی فعل با اسباب و مقدمات وقوع آن را منقطع دانسته و خواستار ظهور مُسَبَّب بدون بکار بستن سبب شده‌ایم! و البته لازمه این امر، توقّف در اختیار هر فعل خاصی برای کسب اهدافی خاص خواهد بود.

→ که در عمل وارد کار باشد، فکرش منطقی می‌شود؛ یعنی در عمل رابطه علی و معلولی و سببی و مسببی را لمس می‌کند، فکرش منطبق می‌شود با قوانین عالم و...» مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، ص ۴۲۲. شایان ذکر است اگرچه ورود در عمل، انسان را متوجه رابطه‌های تکوینی خواهد کرد و این تجربه‌های عملی سبب توجه بیشتر انسان می‌گردد، ولی هرگز تجربه، تنها راه صحّت و منطقی شدن افکار نیست؛ چرا که صحیح و غلط، مفاهیمی اعم از تجربه هستند و لذا اطلاع و ادراک و وقوف بر این روابط، قبل از ورود در هرکاری باعث موفقیت و بازدهی آن کار خواهد بود.

ثانیاً به دلیل ناسازگاری این بینش با لوازم ضروری خلقت، فرد را به حیرتی مبتلا می‌سازد که سرکوب کردن وجدان کار در مراحل آغازین عمل، از بارزترین آثار آن است.

و اما وجه دوم که ضعف در ترسیم خصلت‌های خاص و کاربردهای محدود هر وسیله‌ای بود، بدون تردید دارای تنش‌های سوء نسبت به انگیزش افراد است؛ چرا که مقدمه هر موضع‌گیری انسانی استفاده از اسباب خاصی است (هرچند خود فرد مُعترف به آن نباشد) و به علت کاربرد داشتن و سودمند بودن تنها یک وسیله از میان وسایل، نتیجه عدم انتخاب وسایل متناسب با جهت، مساوی با انتخاب وسایل نادرست است و پر واضح است که هرگز با مواد نادرست نمی‌توان به نتایج درست دست یافت.

بنابر این، اگر همان دانشجوی علوم دانشگاهی را در نظر آوریم، برای برانگیختن روحیه کار باید او را با مقدماتی که به وسیله آن‌ها می‌تواند به

اهدافش برسد کاملاً آشنا کرد؛ مثلاً فردی که تحلیل منطقی درستی از کیفیت مواد مقدماتی مطلوب (متون درسی و غیر درسی دانشگاهی) نداشته باشد، در طول تحصیل دچار تشّت خاطر می‌شود و چون این دغدغه می‌تواند پیامدهای توان‌سوزی چون عدم دستیابی به اهداف، برای او به ارمغان آورد، به تدریج انگیزه ابتدایی تلاش و کوشش را از دست داده، زمینه‌ای برای ایجاد انگیزش باقی نخواهد گذاشت.

۴- روابط و عملکردها

آخرین و مهم‌ترین موارد، تبیین و توجیه کیفیت بازتاب کار افراد نسبت به یکدیگر و در رابطه با کلّ نظام و مجموعه می‌باشد. به‌ویژه اگر بر این اعتقاد باشیم که خصوصیت اجزای هر مجموعه‌ای علاوه بر تأثیر در دیگر ارکان و دخالت در حیطة عملکرد آنها، دارای فراگردهای یقینی در نتایج کلّ سیستم نیز هست.

اولاً از جمله لوازم نیکوی ترسیم

نقش افراد نسبت به دیگر اجزا، ایجاد زمینه‌های مناسب برای انسجام و تحقّق وجدان کاری است چرا که این مسأله از محورهای اصولی ترغیب به کار فعال به حساب می‌آید. اگر افراد، جایگاه کار خود را در سنجش با دیگران دریابند، قطعاً از نحوه بازخورد کاربردی فعالیت‌های خود با دیگر ارکان نیز آگاهی یافته، با علم به این تأثیر و تأثر، به کیفیت همکاری پی می‌برند^۱ و لذا

۱. «بهترین نیاز، نیاز به خودشناسی (seifactualization) است که آدمی می‌خواهد استعدادهای بالقوه خویش را جان بخشد، توانایی‌های خویش را بازشناسد و قوه ابداع را بکار گیرد... و اینسآدین، آرنولد، انگیزش، نظریه جامعه عمل می‌پوشد»، ترجمه محمد هومن، مجله هماهنگ.

تشخیص استعدادها یکی از فواید این مورد است که آزمودن خود را نیز دربر خواهد داشت؛ «... انسان وقتی کاری را انتخاب می‌کند باید استعدادیابی هم شده باشد، هیچ کس نیست که فاقد همه استعدادها باشد. منتها انسان خودش نمی‌داند که استعداد چه کاری را دارد. چون نمی‌داند، دنبال کاری می‌رود که استعداد

هیچ‌گاه در نسبت با بقیه افراد دچار سردرگمی نشده و احساس پوچی نخواهند کرد (یعنی رفع دو اثر سوئی که دقیقاً در نقطه مقابل تشدید روحیه کار قرار دارد). این همه با رفع نظر از این است که اصولاً محصول این دو اثر (سردرگمی و احساس پوچی) حتی به ویران کردن آمادگی اولی فرد نیز می‌انجامد.

همین نتیجه با درصدی فزون‌تر

→ آن را ندارد، و همیشه ناراحت است...»

«.. از همین جاست که یکی از خواص کار آشکار می‌شود؛ یعنی آزمون خود. یکی از چیزهایی که انسان باید قبل از هر چیز بیازماید خودش است. انسان قبل از آزمایش خودش نمی‌داند چه استعدادهایی دارد، با آزمایش، استعدادهای خود را کشف می‌کند. تا انسان دست به کاری نزده، نمی‌تواند بفهمد که استعداد این کار را دارد یا ندارد. انسان با کار، خود را کشف می‌کند، و خود را کشف کردن بهترین کشف است...» بنگرید به: مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، ص ۴۱۹-۴۲۱. همچنین بنگرید به: مزلو، ابراهام، *انگیزش و شخصیت*، ترجمه احمد روضاتی، ص ۸۳.

درباره جهل به نقش فرد در ارتباط با کل نظام و مجموعه مطرح است؛ چرا که این امر سبب می‌شود تا فرد، به خود و فعل خود منفصل از کل مجموعه نظاره کند و در نتیجه، نحوه ارتباط با کل را ندیده و به دنبال آن، توان تحلیل کیفیت تأثیرگذاری کار خود در کل نظام را نداشته باشد و تردیدی نیست که این امر برابر است با سردرگمی در ماهیت وظایف و انجام آن‌ها.

ثانیاً عدم توجه به این نسبت، به انحطاط وجدان درونی افراد می‌انجامد؛ چرا که همواره حرکت‌های فردی (اجزا)

۱. درباره این مطلب صاحب‌نظران معاصر نیز چنین یاد کرده‌اند: «... بدین معنا که مدیران باید بدانند که افراد به طور اساسی نیاز دارند به اینکه احساس کنند قدر آنان شناخته می‌شود، به آنان نیاز است و مورد حمایت هستند. آنان می‌خواهند که بخشی از سازمان باشند. آنان می‌خواهند که به رسمیت شناخته شوند. آنان می‌خواهند که به جمع تعلق داشته باشند و آنان می‌خواهند مورد احترام باشند...» بنگرید به: واینس‌دین، «انگیزش، نظریه جامعه عمل می‌پوشد». ترجمه محمد هومن، *مجله هماهنگ*.

مُنحَل در تصمیمات جمعی (نظام) و تابع آن خواهد بود و قدرت حاکمیت در دست برآیند نظام مجموعی است. بدین ترتیب قدرت حرکت استقلالی از افراد سَلب شده، ضرورتاً جهت شکل‌گیری اعمال فردی با جهت کلّ نظام اجتماعی همسو خواهد شد.^۱ حال بر اساس حاکمیت کلّ و قبول این فرض

۱. البته امکان فرض اختیار و مقابله با اراده کلّ نظام همیشه متصور است، ولی قصد و اختیار مقابله با ساختار کلّ نظام اجتماعی، در نهایت، به معنای محو حرکت‌های فردی است. در کتاب بیست گفتار حول بحث «مدنی بالطبع بودن انسان» آمده است: «... پس، اگر مقصود این است که انسان بدون اجتماع و به صورت انفراد قادر به ادامه زندگی نیست، به‌علاوه در انسان نیازها و استعدادها نهفته است که جز در پرتو زندگی اجتماعی به ظهور و فعلیت نمی‌رسد و این استعدادها و نیازها در متن خلقت انسان نهاده شده و همین‌ها انسان را به سوی زندگی اجتماعی می‌رانند و می‌خوانند، البته مطلب درستی است، ولی این جهت با استقلال نسبی عقل و اراده فرد و انتخابی بودن آن منافات ندارد». بنگرید به: مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۱۰۱.

که افراد، غافل از نحوه توانمندی خود در حرکت کلّ نظام باشند؛ نتیجه این می‌شود که فرد به یک جدال درونی و اختلال روحی میل کند که گاه تا سرخوردگی نیز پیش می‌رود و نه تنها کار خود را مُهمَل دانسته، بلکه این حکم را بر حرکت کلّ سیستم حاکم هم سریان داده و در نتیجه این کشش ضروری و نیز عجز در ترسیم ارتباطات، انگیزه انجام هر کاری از او گرفته خواهد شد.

ثالثاً در دست داشتن یک دلیل منطقی بر کیفیت بازدهی در کلّ نظام سبب می‌شود تا کار افراد تضمین گردد و کیفیت ترغیب به معنای حقیقی خود ضمانتی برای تداوم بیابد؛ چرا که اطلاع بر این نسبت‌سنجی چیزی نیست جز ادراک اثر خاص عمل فرد، عملکرد کلّ، و مقایسه این دو با یکدیگر. در این صورت محصول این دو شاخصه (در صورتی که شناخت آن براساس معیارهای استواری بنا شده باشد)، معین‌شدن نقش صحیح فرد در کاربرد

فعال کلّ نظام است. ولی در فرض مخالف، اگر ویژگی‌های کار افراد به درستی تعیین نگردد، علاوه بر امتناع سنجش میان جزء و کلّ، صحّت کار نیز مشخص نشده و فرد در ابتدایی‌ترین مراحل فعالیت خود، که شناخت کیفیت کار است، دچار اضطراب شده و اصولاً خاستگاهی برای ترغیب به کار فعال باقی نمی‌ماند. در حالت دوم اگر نتیجه عملکرد کلّ نظام به دست نیاید، به غیر از امتناع سنجش (به سبب جهل به خصوصیت کلّ نظام)، هر فردی بازدهی کاری خود را در نظامی دنبال خواهد کرد.

به عنوان مثال در نظام دانشگاهی، نخست، دست اندرکارانی که طالب تحرک کیفی و کمی دستگاه کارشناسی جامعه بوده و به دنبال کشف راه‌های علمی و عملی بالابردن دامنه حقیقی همّت‌های فرزانه‌اند؛ و سپس، دانشجویانی که در پی نواندیشی و حلّ مشکلات جامعه اسلامی هستند، باید بتوانند ارتباط فعالیت‌های خود را؛ اولاً با

فعالیت دانشجویانی که هم عرض با آن‌ها بوده و از این بالاتر، با کوشش افراد دیگری که مشمول نهادهای فرهنگی جامعه هستند (مانند طلبان در حوزه علمیه و دیگران) دریابند و ثانیاً کوشش خود را نسبت به محصولی که از کلّ نظام دانشگاهی در جامعه اسلامی انتظار می‌رود مورد ارزیابی دقیق قرار دهند. دانشجویی که از یک ترسیم همه‌جانبه (هر چند اجمالی و کلی) پیرامون بازتاب عملکرد خود در درون و بیرون نظام دانشگاهی ناتوان باشد، هرگز در کار خود فعال نخواهد شد و اگر در ابتدای تحصیل به عللی، با جدّیت پیش رود اما در ادامه، به سستی متمایل شده، پشتکار ظاهری خود را از دست خواهد داد.

اگر روزی بتوان تحلیل منطقی از جایگاه علوم مطلوب دانشگاهی ارائه داد و در توجیه آن کوشید، یقیناً دانشجویی که با چنین معرفتی وارد یک سیستم فرهنگی می‌شود؛ اولاً به پوچی علوم دیگر حکم نمی‌دهد و ثانیاً ضمن

گرایش نظام‌های دیگر، روحیهٔ درونی اش به رکود نمی‌گراید و ثالثاً حاکمیت ادارهٔ کلّ دستگاه آموزشی او را به پریشانی متمایل نخواهد ساخت.

ب- رتبهٔ دوم، تحقّق نظام عملی

تحقّق نظام اجتماعی مطلوب به معنای عینیت بخشیدن به همهٔ موارد چندگانهٔ پیشین است؛ یعنی ظهور «تعالی و تقرّب فرد و جمع» به عنوان اهداف، «شمولیت مبانی مذهبی و پرورشی» به عنوان اصول حاکم بر جهت سیر جامعه، «بکارگیری ابزارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نظام» به عنوان وسایل تعالی و «جریان یافتن قوانین و مناسبات استوار» به عنوان روابط اجتماعی. این امور بالجمله باعث می‌شود تا نظام اسلامی صور عینی خود را بازیافته، ضمناً، موضوع تحلیل نیز از محدودهٔ مباحث نظری خارج گردد.

بی‌تردید ظهور عملی این موارد که در واقع برابر با تحقّق نظام اجتماعی اسلامی است، روابط سست‌عنصری در

ارکان گوناگون جامعه را کنار زده، بنای نوینی را پی‌ریزی خواهد کرد. علت این امر، توقف چپستی و چگونگی روابط اجتماعی بر بکارگیری اسباب و وسایل براساس مبانی و در جهت اهداف خاص است و چون در جوهرهٔ مبانی و اهداف نظام اسلامی، علاوه بر تحریک صحیح وجدان کار، تضمین سلامت آن نیز نهفته است، تحقّق این دو به معنای ایجاد جوّ اجتماعی مطلوبی است که ترغیب به کار و کوشش، از لوازم ضروری آن خواهد بود.

براساس این نظر، یعنی شمولیت الگوی ترغیب با توسعهٔ مراتب علمی و عملی آن؛ اولاً راهکارهای انگیزشی فقط در محدودهٔ نگرشی خود محصور نمی‌شوند و ثانیاً امکان تحلیل و نقّادی آن‌ها در چارچوب الگو، وجود خواهد داشت و الاّ یا در شناسایی موانع به خطا رفته‌ایم و یا در ارائهٔ راه‌های رفع آن‌ها.

در پایان مقاله، توجه به دو نکته ضروری است:

الف- پرهیز از جزئی‌نگری

«مدیریت» در هر سیستمی که خواهان ترغیب به کار و توسعه این روحیه در کالبد نظام خود باشد، برنامه‌هایی را باید ارائه کند که بر اساس اصول انگیزشی، راهکارهای فوق را در دو رتبه و در هر رتبه، با حفظ تمامی موارد به اجرا درآورد. به روشنی آشکار است که پشتوانه تحقق و تداوم روحیه کار و کوشش در نظام تنها با رعایت همگانی تمامی موارد ممکن خواهد بود و در غیر این صورت یعنی با فرض عدم مجموعه‌نگری، نقش کارساز تحقق همه موارد را بسیار محدود کرده‌ایم.

ب- تعیین محورهای مغیر

نکته مهم دیگر تعیین محورهای مغیر در سطح نظام اجتماعی است؛ یعنی تقسیم‌بندی و مشخص کردن ارگان‌هایی که هر یک در چارچوب وظایف خود، توان تحرک و انگیزش عمومی را نسبت به موانع راه دارا هستند. در یک دسته‌بندی کلی، روشن‌بینی و ترسیم

نظام فکری صحیح (آن‌گونه که پیش‌تر آمد) به دلیل قرار گرفتن در بخش «فرهنگ»، یکی از وظایف مهم ارگان‌های فرهنگی و تحقیقاتی نظام خواهد بود؛ حوزه‌ها، دانشگاه‌ها، مراکز علمی و مؤسسات تحقیقاتی که در واقع با مدارج متعدد و اختلاف رتبه، جملگی از شاخص‌های فرهنگی جامعه می‌باشند، عهده‌دار پرورش شرایط مطلوب فکری جامعه هستند تا ریشه‌های فرهنگی بی‌پایه که عامل سست‌عنصری و مسخ وجدان کاری‌اند، از جامعه رخت بریندد. از طرف دیگر، چون ایجاد روابط اجتماعی الهی و مقابله با شکل نادرست آن مربوط به بخش «سیاست» نظام است، مسئول اول عینیت بخشیدن به روابطی که برانگیزنده روح کار و حفظ و تداوم آن باشد، حکومت و سیاست‌های اجرایی آن خواهد بود. نقش پر نفوذ حکومت در ایجاد یک بنای نوین از مسائل انکارناپذیر است.

«تصرف در جمیع شئون اجتماعی»^۱ از مقدماتی است که بدون آن، الفبای

تشکیل هر حکومتی، به ویژه در جهان امروزی^۲، شکل نخواهد گرفت.

نتیجه گیری

در یک کلام، برانگیختن وجدان کار و ایجاد انگیزش عمومی در سطح اجتماع یا به صورت فردی، در قالب ارگان‌های مشمول نظام، رمز بقا و تداوم نهضت اسلامی و جانمایه نیل به اهداف آن است.

اما بر همه ژرف‌نگران دلسوز فرض است تا در گزینش و تعیین راه‌های برانگیختن، با بررسی اصول متقن، جهت

۱. اصولاً از همین‌جاست که «ولایت» به معنای «سرپرستی و عهده‌داری» آمده است و این سرپرستی، تفسیر همان «صاحب‌اختیاری» است که در صورت تکوینی خود به دست حضرت حق، و در شکل اجتماعی‌اش از شئون حکومت است. مسلم تصرف در جمیع مراتب که لازمه حکومت‌داری است تنها در صورتی حکم صحت و سلامت را خواهد یافت که ولایت امر به دست ولات عدل و حکومت نیز قید «اسلامی» را دارا باشد. در همین مورد است که قرآن کریم در آیه ۴۴ سوره کهف می‌فرماید:

﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾.

همچنین در مفردات راغب نیز آمده: «والولاية النصرة والولاية تولى الامر». و قيل الولاية والولاية نحو الدلالة والدلالة، و حقيقته تولى الامر. بنگرید به: *المفردات فى غريب القرآن*، ص ۵۳۳. اجمالاً باید توجه داشت که ولایت و ولایت هر دو در معانی «قرب، نزدیکی» و «سرپرستی، قیمومیت» به کار می‌روند، ولی اطلاق ولایت بر معانی دوم از شیوع بیشتری برخوردار است. رجوع شود به: *فرهنگ لاروس*، ص ۲۲۰۱ و نیز: لویس معلوف، *المنجد*، ص ۹۱۹؛ جوادی آملی، عبدالله، *ولایت در قرآن*، ص ۱۳۷-۱۴۰ (مقاله ولاءها و ولایت‌ها).

۲. پرداختن به این موضوع و بیان توضیحی و ارائه ادله آن، ما را از مقصد اصلی کلام خارج می‌کند. لذا برای تحقیق بنگرید به: طاهری خرم‌آبادی، سید حسن، *بحثی پیرامون ولایت فقیه، نور علم*، ص ۲۲ و ۲۳ و نیز: پیسی، آرنولد، *تکنولوژی و فرهنگ*، ترجمه بهرامی سالگونی. نویسنده در قسمت اول این کتاب، با عنوان «تکنولوژی: پراتیک و فرهنگ»، با ذکر مثال، مسئله نفوذ فرهنگ در قالب تکنولوژی را بیان می‌کند، که به روشنی، مبین تصرف خاص نظام‌های کنونی در شئون ملت‌هاست.

حاکم بر طرح و حافظ خط مشی آن را از نظر دور ندارند.

بر این بنیان، نقطه شروع تشخیص شاکله الگو، شناسایی دقیق عناصر و موانعی است که بازیابی نعمات الهی انسان، همچون روح کار و کوشش، متکی به آن‌ها گردیده است.

بدین سان، تبیین علمی و تحقق عملی مواردی که ساختار مجموعی آن مَبین اشتیاق به کار و اشتداد دائمی آن است به عنوان رتبه‌های انگیزشی، موضوعیت ویژه‌ای خواهند یافت. و در نهایت، تقسیم صحیح وظایف که برگرفته از دسته‌بندی عوامل کلی اجتماع بوده و آن نیز بر پشتوانه الگوی منطقی تکیه می‌زند، بهترین نوید بر تکامل واقعی و سعادت حقیقی جامعه خواهد بود.

منابع:

۱. آذری قمی، احمد، پاسخ به مشکلاتی در زمینه مسائل اقتصادی اسلام، قم، دارالعلم، ۱۳۶۰ش.
۲. پیسی، آرنولد، تکنولوژی و فرهنگ، ترجمه بهرام سالگونی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۷ش.

۳. جوادی آملی، عبدالله، ولایت در قرآن، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، بهار ۱۳۶۷ش.

۴. حسینی، سید حسین، «بحثی اجمالی پیرامون تحلیل نظام‌های اقتصادی»، مجله علمی پژوهشی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره سوم، شماره اول و دوم، پاییز و بهار ۶۷-۱۳۶۶ش.

۵. حکیمی، محمدرضا، محمد و علی، الحیاة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.

۶. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت دارالمعرفة للطباعة و النشر.

۷. صدر، سید موسی، اقتصاد در مکتب اسلام، تهران، مؤسسه نشر جهان‌آرا، آذر ۱۳۵۰ش.

۸. طاهری خرم‌آبادی، سید حسن، «بحثی پیرامون ولایت فقیه»، مجله نور علم، نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوره اول، شماره ۷، آذر ۱۳۶۳ش.

۹. طبری، احسان، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ش.

۱۰. فرهنگ لاروس، عربی، فارسی، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ش.

۱۱. لوئیس معلوف، المنجد، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۲ش.

۱۲. مرعشی، جعفر، تکنولوژی فردا و فردای تکنولوژی (مجموعه مقالات به مناسبت

۱۷. _____، *فلسفه اخلاق*، تهران، انتشارات
صدرا، ۱۳۶۶ش.
۱۸. _____، *گفتار*، تهران، انتشارات صدرا،
۱۳۵۸ش.
۱۹. _____، *مباحث اقتصادی*، قم، دفتر
انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ش.
۲۰. نوری، حسین، *اقتصاد اسلامی*، تهران، دفتر
نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۲۱. واینس‌دین، آرنولد، «انگیزش، نظریه جامعه
عمل می‌پوشد»، *مجله هماهنگ*، ترجمه
محمد هومن، فصلنامه علمی دبیرخانه
شورای عالی هماهنگی آموزش فنی و
حرفه‌ای کشور، دوره ۱۲، شماره ۱، سال
۱۳۶۷ش.

- سومین نمایشگاه جهانی ژاپن تسوکوبا
۱۹۸۵)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی، اداره کل انتشارات و تبلیغات،
اسفند ۱۳۶۵ش.
۱۳. مزلو، ابراهام اچ، *انگیزش و شخصیت*،
ترجمه احمد روضانی، مشهد، معاونت
فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ش.
۱۴. مطهری، مرتضی، *انسان کامل*، تهران،
انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ش.
۱۵. _____، *تعلیم و تربیت در اسلام*،
تهران، انتشارات صدرا (با کسب اجازه از
شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)،
اردیبهشت ۱۳۶۷ش.
۱۶. _____، *شش مقاله*، تهران، انتشارات
صدرا، ۱۳۶۳ش.